

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

خب مدتی بود در بحث لا ضرر بودیم و بررسی اسانید و مصادر حدیث و در عین حال هم متن حدیث.

تا آن مقداری که فعلا به آن رسیدیم شواهد کاملا روشن و واضح است که این حدیث در محیط مدینه و در فضای مدینه در قرن و بعدها در قرن دوم شهرت داشته است. کاملا جا افتاده بوده است و تقریبا می شود گفت در فضای مدینه مخصوصا بعد از سالهای شصت و هفتاد کاملا واضح است. یعنی تا آن زمان بعدش حالا اگر شبهه ای در آن باشد نسبت به قبلش کاملا واضح است. و در قدیم ترین مصدری که فعلا موجود داریم و بین اهل سنت هم قابل اعتنا است در موطع مالک آمده است البته ایشان مرسل نقل کرده است لکن استادش و استاد استادش و اینها در مدینه بودند نشان می دهد همان نکته ای را که ما عرض کردیم. از کتاب موطع مالک که در صد و پنجاه نوشته شده است به بعد، عرض کردیم حدیث وجود دارد بعد از موطع مالک مسند احمد دارد در مسند احمد از ابن عباس نقل کرده است. مسند لکن سندی که در مسند هست جابر جوفی دارد که اهل سنت خیلی روی آن اشکال دارند. بعد از مسند احمد در کتاب زیادات پسرش عبد الله وجود دارد که متن مفصلی را آورده است از عباد بن صامت که خواندیم. توضیحاتش را عرض کردیم البته در همین مسند عباد خود احمد از پدر این شخص یعنی چون این شخص که محل اشکال است نوه پسر عباد است. اسحاق بن یحیی. در مسند عباد از یحیی هم حدیث دارد. از خود این اسحاق ندارد اما از پدرش دارد. یک برادری دارد یعنی عموی اسحاق به نام عباد بن ولید. از او هم دارد. از او بیشتر دارد. سه چهار حدیث از او دارد. در خود مسند نه در زیادات عبد الله. اما در عبد الله فقط همین روایت را از اسحاق نقل می کند و عرض کردیم بعد از عبد الله هم یک راوی است که ده سال بعد از او فوت کرده است. لکن بعد از او نسبتا نقل کرده اند چند نفری نفر کرده اند. عاداتا در این درجه می رسد به مسئله جناب بخاری. بخاری نقل نکرده است مسلم و در صحاح ست کلا نقل نشده است. جز در کتاب ابن ماجه. ابن ماجه از ابن عباس نقل کرده است و از همین عباد. از همین سندی که در مسند است. و ابو داود هم در مراسیلش نقل کرده است. در خود سنن ابو داود نقل نکرده است. دیگر بعد از یعنی سال سیصد، زیاد هستند. دارقطنی هست، حاکم است، بیهقی است. دیگر خیلی هستند نسبتا بعد از سیصدش زیاد است. به اصطلاح خودشان ائمه و حفاظ. بعد از این طبقه محدثین و ائمه شأنشان، طبق حفاظ و ائمه نقل کرده اند و دیگر کاملا روشن است. و در فقه هم نسبتا آمده است. حالا شاید بعدها در فقه زیاد نقل کرده اند. در فقه های قدیم اینقدر زیاد نیست اما بهر حال موجود است. مثلا من به این مناسبت دیشب کتاب مسند زید را تقریبا تا آخر حالا از این جایی که مربوط به بحث

می شود. از مکاسب و اینها تا آخر نگاه کردم نداشت. مسند زید لا ضرر و لا ضرار نداشت. اما در کتاب یحیی بن حسین که معروف است به الامام الهادی که در زمان غیبت صغری در یمن بوده است و حکومت زیدی ها کرده است آن دارد الاحکامش دارد. با متن لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. علی ای حال در کتب زیدیه هم آمده است در کتب اهل سنت هم اجمالا آمده است و تدریجا با متن لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام مشهور شده است و در موطع مالک دو قصه هم با همان سند از عمر نقل می کند. و اگر بخواهیم تحلیل کنیم قصه ای را که در کتاب مالک نقل شده است در حقیقت عمر خواسته است که با لا ضرر و لا ضرار جلوی تصرفات شخص را وقتی موجب ضرر به دیگری است بگیرد. مثلاً می گوید این ملک من است هر کار می خواهم بکنم. این می گوید ملک تو است هر کاری می توانی بکنی اما اگر موجب ضرر به دیگری شد حق نداری این کار را بکنی. این دو قصه از عمر نقل کرده است در این کتاب.

در کتب اهل سنت یک قصه دیگر هم از ابو لبابه راجع به همین قسمت است. آن هم نقل شده است. البته همین مراسیل ابو داود در مرسل است سندی ندارد. آنجا هم نقل شده است که پیغمبر جلوی تصرفش را گرفتند. یک قصه دیگری هم عبد الرزاق در جامعش نقل می کند لکن از ابو جعفر است یعنی از شخصی است بر می گردد به امام باقر. آنجا هم دارد. که پیغمبر جلوی شخصی را گرفتند به خاطر لا ضرر. و در کتب ما هم سمره. قصه سمره بن جندب در کتب ما، سنی ها ندارند. در کتب ما هم همین آمده است که پیغمبر اکرم با لا ضرر جلوی اطلاق تصرفات سمره را گرفت. تقریباً این چند قضیه شبیه هم هستند. دو قضیه از عمر در کتاب موطع. ع یک قصه در کتاب مراسیل ابی داود از ابی لبابه. یک قصه در کتاب جامع صنعانی، عبد الرزاق صنعانی از امام باقر و یک قصه هم در کتاب ما ها از امام باقر. لکن این قصه امام باقر در سمره در کتب اهل سنت آمده است بدون ذیل لا ضرر. اینجا ما یواش یواش وارد تقریباً دیگر قسمت دوم بحث متن می شویم که این خیلی به نظر ما اهمیت دارد. تا اینجا قسمت اول متن را روشن کردیم که اجمالا در مقدار زیادی از مصادر اهل سنت وجود دارد مخصوصاً مصادر سال سیصد به بعد. خیلی زیاد است. زیاد وجود دارد. و لذا هم عده ای شان گفته اند سنداً صحیح نیست لکن به خاطر شواهد حسن بعضی ها گفته اند به خاطر شواهد صحیح. و آن که از همه معروف تر است در این متن لا ضرر و لا ضرار است. این هم به لحاظ متن.

در کتاب ابو لبابه آمده است لا ضرر فی الاسلام و لا ضرار. و یکی دیگر هم از این نقل شده است لا ضرر و لا ضرار. واسع بن هبان در هر دو هست. آنجا هم لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام. طبعاً متن روشنی نیست. متن روشن و معروفشان همان لا ضرر و لا ضرار است. این تا اینجا خلاصه این نکته.

و شهرت این متن در مدینه و انطباق این متن توسط عمر البته این دو قصه ای که در موطع هست در یکیش دارد لا یضرک و در یکیش همین هم ندارد. لا ضرر و لا ضرار در آن نیست. و اگر بخواهیم اختصار کنیم خلاصه آنچه که الآن در کتب اهل سنت است دو مبنا می شود از آن در آورد. این خیلی مهم است چون بعدها در میان شیعه هم، اول نبوده است در شیعه این خلاف بعد در شیعه ظاهر شد.

یک، این لا ضرر و لا ضرار به درد حاکم می خورد برای حل مشکلات اجتماعی. این خلاصه بحث. مثلاً من زمین دارم در زمین تصرف می کنم همسایه ام ضرر می بیند. یا دارم ساختمانی می سازم می خ و اهم ده طبقه بروم بالا به همسایه ضرر وارد می شود. این را خوب دقت کردید؟ این لا ضرر و لا ضرار در اختیار حاکم قرار می گیرد برای اینکه مصالح اجتماعی مراعات شود و مشکلات اجتماعی پیش نیاید. این همان است که بعدها در شیعه مرحوم شیخ الشریعه قائل به این می شود.

تصور دوم در لا ضرر و لا ضرار این بوده است که نه این فقط به درد حکومت نمی خورد. به درد فقیه هم می خورد. یعنی حاکمی که فقیه هم باشد. فقیه هم هر جا حکم رسید به ضرر و ضرار می تواند بردارد. روشن شد فرق این دو تا؟ یک اینکه این شأن حاکم است مثل دو قصه ای که از عمر نقل شده است. احتمال هم می دهم که لا ضرر در مدینه شاید به این جهت بیشتر معروف بود هاست. مالک هم احتمالاً همین را بیشتر فهمیده است. این از شأن حاکم است و احتمالاً تطبیقش زمان عمر شده است. زمان ابوبکر و عثمان نبوده است. احتمال این را من بیشتر می دهم. مالک اینقدر اصرار دارد دو قصه، آن دو قصه هم سند ندارد مرسل است فرق ندارد. مثل همین حدیثی که رسول الله است.

پس در اینجا اصل اجمال مطلب در مدینه در قرن اول نسبتاً روشن است تا نیمه های قرن دوم کاملاً واضح است بعد دیگر شهرت پیدا می کند.

لکن دو تصور کلی است. یک تصور کلی لا ضرر در اختیار حاکم قرار می گیرد برای رفع مشکلات اجتماعی. مثلاً ملک شما موجب ضرر دیگری شود. فرض کنید خیابان کشیدن، یک مشکل اجتماعی که پیدا می شود موجب اضرار می شود با لا ضرر آن را برداریم. این همان معنایی است که ابن حزم می گویم این عقلی است این نص نمی خواهد. خوب دقت کنید من خیلی این را تکرار کردم دو سه روزه یعنی مطلبی را که مرحوم آقای شیخ الشریعه اصرار دارد حدیث لا ضرر را اثبات کند و بعد این معنا را در بیاورد در حقیقت این معنا را ابن حزم خیلی راحت می گوید که این مطلب خیلی روشنی است. عقل انسان می گوید بالأخره جامعه باید اداره شود هر جا هر حکمی در

جامعه موجب ضرر به دیگران شد باید جلوییش را بگیریم دیگر. و الا جامعه که اداره نمی شود. ساختن خانه، خیابان، دکان، فرض کنید پنج تا بقالی پهلوی هم باشند به هم ضرر می زنند. همین نظام اجتماعی که هست. این یک برداشت.

لکن در حقیقت آن که اهل سنت و علما نظرشان بود در لا ضرر این بود که لا ضرر بیاید به درد فقیه بخورد در مقام استنباط. این مهم است. مثلاً ادله وضو اگر موجب ضرر شد، اوفوا بالعقود اگر موجب ضرر شد. مثلاً اسکنوهن من حیث سکنتم اگر موجب ضرر شد. اگر بخواهد این زن را مطلقه را در ایام عده نگه دارد در خانه ضرر ایجاد می کند. غیر از الا ان یأتین بفاحشه میبینه. ایجاد ضرر کند مثلاً.

این فتوا بدهد فقیه نه اینکه فقط در مقام اجرا حاکم انجام دهد. فقیه بگوید لا ضرر این ذیل است برای تمام احکام الهی. چه کتاب چه سنت. تمام احکام الهی اگر به حد ضرر رسید برداشته می شود. آن می گفت وضع جامعه. تعبیری که من می کنم خیلی زیباست در این کتاب هایی که لا ضرر نوشته اند به این روشنی مطرح نشده است. به نظرم خیلی روشن مطرح شد.

یکی اینکه لا ضرر فقط برگردد به جهات اجتماعی دست حاکم باز باشد. اگر احکام اولی موجب ضرر به دیگری شد جلوییش را بگیرد. معنای دوم اینکه فقیه این طور استظهار کند. فقیه استظهار کند که تمام احکام اولیه اگر به حد ضرری رسیدند اینها برداشته می شوند. این دو استظهار کلی. بهر حال به نظر من الآن جبر مسئله کاملاً روشن است وضع مدینه روشن است. انما الکلام در این دو نکته هم هست. این تا اینجا بحث اول

سؤال: قضایا در مورد همان بحث حکومت یا حاکم در قدرت هم غالباً آیاتی که هست اضرار کسی به غیر است. یعنی در بحث تشریع استفاده نشده است

پاسخ: خب این مؤید همان نظر شیخ الشریعه می شود. پس دیگر ما لا ضرر نداریم. حالا شیخ الشریعه و آقایان دیگر سعی کرده اند لا ضرر را اثبات کنند بعد بزنند به مقام اجرا. آن اثبات نمی خواهد.

سؤال: سوال این است که فقهای قرن اول و دوم، چه در شیعه چه در اهل سنت چه در این همچنین معنایی استظهار کرده اند.

پاسخ: سؤال نفرمایید چون ما برایش جوابی نداریم از کجا جواب دهیم؟ سؤالاتی است که اگر داشتیم که بحث نمی کردیم. ب اید قرن اول را در مدینه تا نیمه های قرن دوم خیلی واضح است. بعدش محل کلام است. قرن اولش واضح است.

سؤال:

پاسخ: آن هم محل کلام است. شیخ الشریعه استظهار می کند حکم اجرایی. احکام سلطانی. خب یواش یواش وارد بحث دوم شویم. حالا از اینجا یواش یواش و ان اینکه اصولا در این متونی که داریم در لا ضرر بحث دوم ما غیر از کلمه فی الاسلام که واضح شد اصلا نبوده است و بعدها اضافه شده است. یعنی از همان قرن دوم و سندش را هم خواندیم و در مراسیل ابی داود هم آمده است غیر از این جهت می خوانیم روایت مراسیل را خواندیم از کتاب نصب الرایه یکبار دیگر هم متن کاملش را می خوانیم. ایشان ناقص نقل کرد.

بحث دوم این است که آیا لا ضرر تنها آمده است یا شأن نزولی داشته است؟ اصولا چه بوده است که پیغمبر فرمودند لا ضرر و لا ضرار و چه نکته ای در این قصه بوده است؟ عرض کردیم در این باب ما تقریبا دو طائفه روایت داریم. تقریبا حالا بخواهیم دسته بندی کنیم اول این که روایاتی که تا الآن خواندیم همه اش مطلق بود به استثنای روایت ابی لبابه که نخواندیم. این روایتی که تا الآن خواندیم قضی ان لا ضرر و لا ضرار. اینکه الآن این جور بود. در میان این روایات فقط روایتی که از عبادیه بود به متنی که پیش ما بود اهل شیعہ، سنی ها نداشتند. در قصه شفعه داشت قضی فی الشفعه و قال لا ضرر و لا ضرار. این ما داشتیم. یکی دیگر هم باز داریم که باز اهل سنت ندارند. همین متن روایت عبد الله نبود آنکه خواندیم که رسول الله قضی فی اهل المدینه برای بئر و اینها و قضی فی اهل البادیه این را هم ما داریم با همان سند اما در آن دارد و قال لا ضرر و لا ضرار. یعنی به عبارت دیگر ظاهرش این طور است در دو مورد در این حدیث عبادیه یکیش را خواندیم یکی دیگرش را نخواندیم و بعد می خوانم انشاء الله، در دو مورد داریم که پیغمبر لا ضرر و لا ضرار یعنی امام صادق در این حدیث آمده است و قال بگویم قال یعنی قال رسول الله که لا ضرر مقرون شده است یکی به قصه ضفعه و یکی هم مقرون شده است به مسئله بئر و فضل بئر ماء بئر. ماء بئر را نخواندیم مال شفعه را خواندیم. این دو تا. دو مورد داریم. هر دو مورد در کتب اهل سنت نیست. یعنی به عبارت دیگر می توانیم بگویم که در بعضی از روایت لا ضرر مشروع شده است به یک حکم تشریعی. مثل شفعه یا منع فضل ماء. به یک چیزی اضافه شده است.

سؤال: حاج اقا فرمودید هر دو در روایت عبادیه آمده است؟

پاسخ: هر دو در روایت عقبه بن خالد آمده است. در هر دو اینها که در عقبه هست در کتاب عبادیه هر دو نیست. در روایت عبادیه فقط دارد و قضی، خواندم دیگر یکیش قضای هشتم بود یکیش هم قضای دوازدهم بود به نظرم حالا یادم رفت باز نگاه کنم شماره ها را. قضای دوازدهم بود. شانزدهم بود و قضی ان لا ضرر و لا ضرار. روی شماره گذاری بنده البته. دقت کردید؟ پس دو تا ذیل آمده است البته اگر

این دو ذیل باشد همان حرفی که مشهور شیعه و مشهور اسلام فهمیده اند در می آید و آن اینکه ناظر به تشریع باشد نه ناظر به اجراء. چون شفعه تشریع و آن یکی هم فضل بیع فضل ماء آن هم تشریع است.

لکن هر دو در کتاب عبادیه نیامده است. هیچ کدامش نیامده است. نه اولی نه دومی. اولی را که خواندیم و توضیح دادیم و عرض کردیم مرحوم شیخ الشریعه هم به مشکل برخوردیده است. شیخ الشریعه هم اجرا زده است. این دو تا به تشریع می خورند. با مشکل برخورد کردیم. لذا شیخ الشریعه تشبیه به وسائل کرده است که این دو تا زیادی هستند. اینها مال خود قضای رسول الله نیستند. بعد به آن اضافه شده است. و الا در قضای اصلی که تعبیر ایشان در مسند احمد آمده است این دو تا نبوده است. یکی را خواندیم یکیش را بعد می خوانیم. پس بنابراین در آن جاهایی که اضافه دارد به طور کلی حالا من به طور کلی اش بگویم بعد یکی یکی تطبیقاتش. به طور کلی آنچه که اضافه دارد یک، مثل همینجا است که بعد از شفعه است که این گفتیم و بعد هم یک نتیجه نهایی عرض می کنیم. دو مواردی شبیه قصه است. یعنی داستان و حکم پیغمبر. خب موارد حکم می خورد به اجراء. این مواردی که به عنوان قصه است یکیش در مراسیل ابو داود است. شبیه آن هم ما داریم. همان نیست اما شبیه آن داریم. یکیش در کتب ما است راجع به سمره بن جندب. سنی ها هم از همین مصدر ما از ابو جعفر باقر نقل کرده اند لکن در آن لا ضرر ندارد. در مصادر ما لا ضرر دارد در مصادر آنها لا ضرر ندارد. لکن یک قصه ای است نقل شده است.

سوم هم در بعضی از کتب نقل کرده اند از ابو جعفر اسم برده نشده است. و این برای ما البته ابتدائات عجب اور است مثلا مثل مالک به جای اینکه از عمر نقل کند خب بهتر بود این سه قصه را نقل کند. سه قصه است که طبعاً این سه قصه می تواند در بیان لا ضرر مؤثر باشد و در فهم لا ضرر مؤثر باشد. پس بنابراین امروز که می خواهیم وارد این بحث شویم این قسمت که آنچه که ما در کتب اهل سنت از لا ضرر داریم مطلق است. نه قصه ای دارد نه بعدی دارد نه قبلی دارد. قال رسول الله لا ضرر. قضی رسول الله لا ضرر و لا ضرار. روشن شد؟ که خب طبیعتاً مشکل هم می کند. نمی دانیم قصه چه بوده است و حادثه چه بوده است و چه کسی سؤال کرده است و چه کسی جواب داده است. هیچ چیزی روشن نیست. هیچ امر روشنی ندارد. و لکن در روایات ما در روایات آنها هم نیامده است به دو حکم لا ضرر چسبیده است. یکی شفعه یکی بیع فضل ماء. فروختن آب زیادی. بیع فضل ماء را در روایات ما دارد. عجیب هم این است که روایات ما روایت عقبه بن خالد عن ابی عبد الله قال رسول الله یعنی همان که در روایت عبادیه است. طبعاً اگر این کلام رسول الله ثابت شود با آن دو حکم لا ضرر خورده است به تشریع. اگر ثابت شود.

سه قصه هم در مجموع روایات ما روایت اهل سنت هست که پیغمبر لا ضرر را تطبیق فرمودند و دو قصه هم از عمر هست. در موطع مالک از عمر آورده است لا ضرر نیاورده است اما در یکی از آنها اشعار به لا ضرر دارد. این طبعاً آن جاهایی که بحث لا ضرر. انشاء الله خواهیم گفت ما یک مواردی داریم که آن موارد هم تطبیق لا ضرر است. اشعار است. ضرر مثلاً. لا ضرر را نیاورده است اما اشعار به لا ضرر و لا ضرر دارد. مثلاً خود مرحوم کلینی در کتاب معیشت، کتاب تجارت، مکاسب به قول امروز ما. جلد ۵ کتاب کافی تقریباً اواخر کتاب معیشت اصلاً باب قرار داده است. عنوان باب را قرار داده است باب الضرر. نه لا ضرر و لا ضرر. باب الضرر. این روایت را آنجا آورده است مرحوم کلینی. احتمال هم می‌دهم چون ایشان ضرر آورده است و ضرر در جامعه تصویر می‌شود شاید به اجرا زده است. اگر می‌خواست به تشریع بزند باید می‌گفت باب الضرر و لا ضرر. از اینکه باب الضرر تنها گفته است احتمالاً زده است به مقام اجرا. زده است به مقام تشریع. بنابراین در قدیم ترین مصدری که فعلاً داریم که کتاب کافی باشد آمده است. اصلاً عنوان باب قرارش داده است. باب الضرر.

سؤال: از عنوان چطوری این کتبه می‌آید که به اجرا زده است؟

پاسخ: خب آخه ضرر بیشتر می‌خورد به تشریع. اگر می‌گفت باب الضرر و الضرر می‌فهمیدیم به احکام می‌خورد. اما ضرر قاعدتاً مال جامعه است دیگر. انک رجل مضار. ضرر یعنی ایصال الضرر لغيره. خب این به جامعه می‌خورد. نه اینکه انسان متضرر شود از یک حکمی. مثلاً اگر بخواهد وضو بگیرد دستش درد می‌گیرد. سرما می‌خورد مریض می‌شود این ضرر است بیشتر. اما ضرر بیشتر اضرائی است که در جامعه به دیگران وارد می‌کند.

این هم تا اینجا می‌طلب. فقط من قبل از اینکه وارد روایت خود اصحاب ما شویم یک نکته ای را عرض می‌کنیم چون یواش یواش به تعطیلی پنجشنبه جمعه هم می‌خوریم اگر آقایان خواستند مراجعه کنند یکی از این روات محمد بن عبد الله بن هلال است. همین روایتی که تا حالا خواندیم. هنوز وارد بحثش نشدیم که همین اقضیه النبی را نقل کرده است. این چون به این عنوان در نجاشی نیامده است.

دقت کنید مرحوم نجاشی شخصی را به نام عبد الله بن هلیل مطرح کرده است. آقایان چون توجه نکرده اند. ظاهراً عبد الله بن هلیل همین عبد الله بن هلال است. و کتابی را به او نسبت داده است. لکن گفته رواه فلان عن محمد عن أبيه. غرضم اسم محمد بن عبد الله بن هلال در کتاب نجاشی نیامده است لکن من فکر می‌کنم این عبد الله بن هلیل که نجاشی نوشته است پدر همین است و اصلاً احتمالاً کتاب مال همین است. محول بن عبد الله عن أبيه چون در اینجا نیامده است در عبد الله چون می‌خواستیم این نکته را عرض کنم چون

ممکن است به این زودی ها کما اینکه یک نکات خارجی است اینها گاهی اوقات دقت نمی شود. حالا با قطع نظر از شناختن شخص ما این هلال حالا آن بحث ترجمه اش را نمی خواهم وارد شوم. یک پسر معروفی دارد به نام عبد الله که این محمد پسرش اینجا الآن عرض کردیم یک پسر هم به نام سلیمان دارد. سلیمان بن هلال. این برادر همین عبد الله است. آن هم پسری دارد به نام حسن. حسن بن سلیمان. یک برادر دیگر هم دارند اینها به نام سعید. یعنی هلال سه تا پسر دارد. عبد الله که مشهور ترشان است. و سعید بن هلال و سلیمان بن هلال. آقایان خواستند مراجعه کنند در ایام پنجشنبه جمعه به مصادر این مراجعه اش خوب و لطیف است. این یک مطلب حالا چون کلمه عبد الله بن هلال در همی محدود ها در کتب رجال مثل رجال آقای خویی آمده است در رجال چون معلوم نیست به این زودی ما در بحث های رجالی، یک نکته ای این از بحث لا ضرر کلا خارج است. بیاورید عبارت نجاشی را.

شخصی به نام عبد الله بن محمد هاشمی نقل می کند. که له کتاب عبد الله بن محمد، بیاورید عبارت ایشان را. عبد الله بن محمد هاشمی، شیخ ایشان را نمی آورد. من یک توضیحی را سابقا عرض کردم اصل کار خوب است مرحوم آقای تستری در قاموس گاهی اعتراض می کند به شیخ طوسی که شما مثلا این فرد را ذکر نکردید در صورتی که نجاشی ذکر کرده اند. اینجا هم اعتراض کرده است. عدم تعرض الشیخ له الرجال الفهرس غفلة. چون شیخ اسم این آقا را نبرده است. عبد الله بن محمد هاشمی نه در فهرستش نه در رجالش. البته خدا رحمت کند مرحوم آقای تستری شاید دقت فرمودند. شیخ افرادی را در رجال نام می برد که یا نامشان در کتب سابق آمده است مثل کتاب برقی و کشی و اینها. یا خودش در رجال پیدا کرده است. یعنی خودش در روایات گشته است اسمش را پیدا کرده است و ضبط کرده است. این شخص چون نه در اولی بوده است نه در دومی در رجال نیاورده است. این در این. می ماند مال فهرست. چرا در فهرست خودش نیاورده است عبارت نجاشی را آوردید عبد الله بن محمد الهاشمی. شیخ نکته ای داشته است که اسم ایشان را در فهرستش نیاورده است. چون آقای تستری هم به مرحوم شیخ اعتراض کرده اند که شیخ غفلت فرموده است. ظاهرا البته ما نمی دانیم شیخ چرا نیاورده است لکن بهرحال ما هم بودیم بنده هم الآن حق را با این می دانیم که ذکر نشود.

سؤال: عبد الله بن محمد الهاشمی. یا محمد بن عبد الله هاشمی؟

پاسخ: محمد بن عبد الله الهاشمی. به اسم محمد بن عبد الله الهلال.

سؤال: شماره ۹۵۴ نجاشی. له کتب یرویه قمیون.

پاسخ: این را دقت نکرده اند همین نجاشی هم شبهه داشته است. اینکه می گوید یرویه القمیون می گوید جای دیگر پیدا نکردم. در اسانید قمی ها هست. خود نجاشی هم در این محمد بن عبد الله در حقیقت شبهه داشته است. این یرویه القمیون این آقای تستری دقت نفرموده اند که خود ایشان شبهه داشته است.

س: اخبرنا علی بن احمد

ج: علی بن احمد مراد ابن ابی جید است. شاگرد ابن ولید.

س: قال حدثنا محمد بن الحسن

ج: مراد ابن ولید است. مرحوم نجاشی فهرست ابن ولید پیشش بوده است. به همی نسخه ابن ابی جید. دقت کنید مرحوم آقای تستری نکته را سابقا صحبت کردیم این نسخه فهرست ابن ولید هم پیش شیخ بوده است هم پیش نجاشی. یک نسخه واحده هم هست. نسخه ابی جید است. در حقیقت نباید گفت عدم تعرض شیخ غفلت. با اینکه این نسخه پیشش بوده است پیش شیخ هم بوده است و شیخ عمدا نقل نکرده است. یا نفهمیده است ملتفت نبوده است. دقت کنید نگویید غفله. چون مصدر نجاشی مصدرش کتاب فهرست ابن الولید است. علی بن احمد ابن ابی جید است. قال حدثنا ابن الولید همین نسخه بعینها همین به قول امروز ما می گوئیم نسخه ابن ابی جید امروزی ها می گویند چاپ. همین چاپ فهرست همین چاپ در اختیار شیخ هم بوده است. یعنی هر دو بزرگوار هم نجاشی هم شیخ هر دو این نسخه را در اختیار داشتند. کرارا عرض کردم این نشان می دهد ابن ابی جید بعد ۴۰۸ بغداد آمده است. چون شیخ ۴۰۸ آمده است. و این جزء عجایب کار است. ابن ابی جید جزء عشایر قم است. ایشان را نمی شناسید. احتمالا چون خاندان عشائره و معروف و صاحب نام، احتمالا نمی دانم آقا زاده بوده است. بهرحال چیزی در حدود شصت و چهار سال بعد از فوت ابن الولید این فهرست، خیلی زیاد است مثلا بگوئیم هشتاد ساله بوده است باید بگوئیم مثلا شانزده ساله بوده است که اجازه گرفته است. مثلا یا بگوئیم معمر بوده است. چون خود ابن ولید ۳۴۳ یا ۳۴۴ است. شصت و سه شصت و چهار سال بعد از فوت ابن ولید ایشان بغداد آمده است. خیلی معمر بوده است واقعا چیز عجیبی است این نسخ. بهرحال در اختیار هر دو بزرگوار بوده است. چون روی اجازات کار نشده است لذا آقایان می گویند عدم تعرض الشیخ له فی الفهرست غفلت. خب همین چاپ ابن ابی جید در اختیارشان بوده است. مصدر هر دو یکی است. شیخ نیاورده است. بفرمایید آقا قال حدثنا ابن الولید

س: مجددا قال حدثنا محمد بن الحسن

ج: این دومی صفار است. این زیاد است. محمد بن الحسن اولی مراد ابن الولید دومی مراد صفار.

س: قال حدثنا ابن ابی الخطاب

ج: این محمد بن الحسین است که این دوسه روزه اسمش را بردیم. توسط صفار می رود به کوفه. یعنی نجاشی بغداد. جغرافیای حدیث را معین کنید. نجاشی بغداد، ابن ابی جید قم که آمده است بغداد. ابن الولید قم. صفار هم قم. محمد بن الحسین کوفه. مسلم صفار به کوفه رفته است. اینجا الهام تاریخی ندارد.

س: قال حدثنا محمد بن عبد الله بن هلال عن محمد بن عبد الله الهاشمي

ج: محمد بن عبد الله بن هلال همین است این اشتباه شده است. فکر نمی کنم. شاید یک حدیثی بوده است.

علی ای حال مرحوم نجاشی قدس الله سره اعمادا، اعتماد نجاشی حرف بدی نیست. لکن نجاشی شبهه داشته است و گفته است یرویه القمیون. ربطی به ما ندارد البته یرویه القمیون خود ایشان صحیحش این است که ما محمد بن عبد الله نداریم. حالا یعنی بعبارۀ آخری این از مواردی است که گفتیم اشتباه در نجاشی هم هست. اشتباه نجاشی نه به معنای اینکه ایشان غلط نقل کرده است. به معنای اینکه ایشان اعتماد کرده است بر یک نسخه خودش هم شبهه کرده است که ما همچین اسمی نداریم. محمد بن عبد الله الهاشمی. به نظر ما نسخه ابن الولید در اینجا غلط بوده است که دست ایشان رسیده است و حق هم با شیخ است. ایشان عبد الله بن محمد هاشمی است. چپه شده است. اسم جا به جا شده است. بله ما عبد الله بن محمد هاشمی داریم. به نظر ما در این نسخه یا حالا ابن ولید یا خود ابن ابی جید. چون ابن ابی جید توثیقی ندارد. یک توثیق واضعی ندارد. از ایشان ما هیچ شناختی نداریم. از ابن ابی جید جز اینکه جزء عشایره است و ناقل کتاب فهرست به نجاشی و شیخ است. هیچگونه معرفتی دیگر از ایشان نداریم.

آن وقت این عبد الله بن محمد، این محمد پسر عمر بن علی است. این کتاب معروفی هم بوده است. عیسی بن عبد الله بن محمد بن علی بن هاشمی. اگر این درست باشد که محمد بن عبد الله بن هلال نقل کرده است احتمالا آن هم غلط باشد. قاعدتا باید این طور باشد. محمد بن عبد الله بن هلال عن عیسی بن عبد الله بن محمد. این طور باید باشد. کما اینکه این کتاب مال عبد الله باشد محل اشکال است. به نظرم مال پسرش عیسی است. مال عبد الله نیست. علی ای حال اشکال به شیخ وارد نیست کلام نجاشی دقیق نیست. البته نجاشی هم خودش شبهه کرده است. خیلی دقیق است نجاشی. گفت یرویه القمیون یعنی من جای دیگر ندیده ام. خود ایشان هم اشکال

دارد. حق هم با همین است. این نسخه غلط دارد. عبد الله بن محمد است. محمد بن عبد الله نیست. محمد بن عبد الله الهاشمی ما نداریم. اشتباهی پیش آمده است. علی ای حال این پرائتز بسته از بحث خارج نشویم برگردیم به بحث خودمان.

راجع به محمد بن عبد الله بن هلال چون در این کتاب هایی که داریم می بینیم ممکن است معلومات کم باشد ما احتمال دادیم این پسر همان عبد الله بن هلیل است که نجاشی به این عنوان اسم برده است. البته در روایات ما فعلا محمد بن عبد الله بن هلال است. چون شرح حالی که در ترجمه اش نوشته اند اسم نجاشی را ننوشته اند. نجاشی در ترجمه عبد الله گفته است عن محمد عن أبيه. این محمد بن عبد الله در کتاب نجاشی در ذیل عنوان عبد الله بن هلیل آمده است. و ما یک سلیمان بن هلال داریم یک سعید بن هلال داریم یک عبد الله بن هلال. اینها سه فرزندان این هلال هستند. هلال بن جاوان، جاوان نمی دانم اسمش چیست. اسمش به فارسی می خورد. الاسدی. حالا وارد بحث ترجمه اش نمی شویم بعد یک اشاره ای می کنم. چون آقایان اگر بخواهند مراجعه کنند به این مقدار که مثلا معجم آقای خویی دارد ممکن است گیج شوند. من یک کلیدی را دادم که یواش یواش مراجعه کنند بعضی موارد را شاید بعضی مطالب را روشن تر شود. خب برگردیم به بحث خودمان. بحث خودمان این قسمت بود. آیا این متن لا ضرر و لا ضرار فعلا بخش اول در کتب اهل سنت همراه چیزی آمده است یا تنها آمده است. انصافش در این متونی که ما از اهل سنت داریم در معظمش تنها آمده است در کتاب عبد الله، عبد الله یک متن مفصلی، بیست تا نوزده تا قضی آورده است. این لا به لای آنها است. که ظاهرا متنش ربطی به آنها ندارد. و قضی و قضی و قضی. ظاهرا ربطی به آنها نداشته باشد.

و دو فقره از این مطلب. یکی در شفعه و یکی هم در باب حریم بئرو این مال بئر بیع فضل ماء، در روایات ما به سند واحد و قال لا ضرر و لا ضرار. این در متن عبادیه هم نیست الآن. این راجع به اضافه ای که در این جهت است.

به لحاظ قصه. به لحاظ واقع تاریخی از عمر دو تا حادثه در موطع مالک آمده است. و انصافا هم احتمال می دهم که مالک شاید قصه رسول الله برایش ثابت نبوده است و الا کمال بی ادبی است که قصه رسول الله را نقل نکند قصه عمر را نقل کند. و قصه عمر انصافا در آن لا ضرر ذکر نشده است لکن بیشتر جنبه اجرا دارد انصافا. از آن مطلبی که در کتاب مالک آمده است بله مالک از یک چیزی از ابو هریره کرده است اما در آن لا ضرر ندارد نقل دیگری از ابو هریره کرده است. در آن حدیث ابو هریره هم لا ضرر انطباق دارد اما بیشتر به تشریع می خورد. لکن در نقلی که از عمر نقل کرده است اما غیر از متن مالک در مراسیل ابن داود صفحه ۲۰۷،

عن واسع بن هبان قال کان لابی لبابه عذق

می گوید عزق درخت خرما وقتی پربار است. فی حائط رجل، باغ یک نفری. ظاهراً اینها تمام نشان می دهد که اصل قصه مدنی است و در مدینه به عنوان یک سنت جا افتاده است. فقط باید پیدا کنیم که آیا این سنت از رسول الله بوده است که در روایات ما هست؟ یا چون عمر اجرا کرده است اینها دنبالش رفته اند؟ که مالک ظاهرش این است.

فکلمه، فقال إنك تطأ حائطي

تو داخل باغ من شده ای. این شبیه قصه سمره است. ما نمی دانیم اینجا که ابی لبابه نقل می کند. ابی لبابه از بزرگان انصار است مثل سمره نیست. «إنك تطأ حائطي إلى عذقك»، تو وارد باغ من می شوی تا آن درخت خرمایت. «أعطني إلى عذقك فأنا أعطيك مثله في حائطي»، نمی دانم این باید حائطک باشد. حائطی نمی فهمم. مثل این را به تو میدهم در باغ خودم شاید مرادش این باشد یعنی مثل این را در اول باغ. باید بگوید فی حائطک نباید بگوید فی حائطی. مثل این را در باغ خودم. مثل این را در باغ خودم می دهم احتمال می دهم که این درخت مثلاً وسط های باغ بوده است نزدیک های خانه ای که زندگی می کرده است. این می آمده است تا آنجا. این گفته است در باغ خودم مثلش را می دهم. فرض کنید یک درخت خرما سه ساله است. من یک درخت خرما سه ساله سرحال و شاداب لکن دم در باغ می دهم. ظاهراً باید این طور باشد. و الا حائطی نباید بگوید. باید بگوید حائطک.

س: یک خانه بوده است

ج: این مراسیل ابو داود اگر هست بیاورید

س: حائطک است.

ج: هر چه فکر کردم آخرش به عقلم رسید آخه ما عادت کردیم در حوزه توجیه پیدا کنیم. آخرش به عقلم رسید شاید اول باغ بوده است. و الا باید حائطک باشد. نوشته ام حائطی به خط خودم چون ندارد این قصه را من در حاشیه نصب الرایه قصه را نوشته ام لکن هر چه فکر کردیم باید این حائطک باشد. معنا ندارد اصلاً حائطی. گفتیم خیل خب بنوسیم. نقلته کما وجدته. دیگر دخل و تصرف نکنیم اجتهاد نکنیم. آنجا همان صفحه ۲۰۷ است؟

س: ۲۹۴ استاد. چاپ دیگری است

ج: چون از نسخه لا ضرر آقای سیستانی هم نقل کردم. آنجا هم حائطی دارد. آن اشتباه دارد. احتمالاً اشتباه منشأ آن شده است.

علی ای حال و اعطیک مثلها فی حائطک. این درست است. مثل کلام بنی آدم است. مثل همین درخت را مثلا من در باغ تو خرما دارم یکی از آنها را به تو می بخشم. معقول است این حرف. «و اخرجہ عنی»، این دیگر از باغ من برو. «فأبی علیک». ابو لبابه گفت نه این درخت خودم است نمی خواهم بفروشم. بحثی که کردیم کرارا بحث اجرا دیگر برایتان روشن شد. «فکلم نبی صلی الله علیه و آله»، این شخص آمد با پیغمبر صحبت کرد «فقال یا أبا لبابه خذ مثل عذقک فحزها إلی مالک»، حاز یحوز اصلش یعنی جمع کردن یا گرفتن. من حاز شینا فحزها از حيازت است. این را بگیر در حائط خودت.

س: آنجا هست فضّمها

ج: ضّمها باید باشد. فضّمها الی مالک

«و اکفف عن صاحبک»، دیگر این را ولش کن. «و اکفف عن صاحبک ما یکره»، اگر این باشد متن آنجا هم ما یکره است؟ اگر ما یکره باشد چون این خیلی مؤثر چون این سند خیلی ضعیف است پیش خودشان هم. اگر این باشد معلوم می شود لا ضرر خیلی توسعه دارد. همین که آدم ناراحت هم شود لا ضرر استفاده می شود. دقت کردید؟ یک دفعه می گوید موجب اذیت او است. یک دفعه می گوید موجب ضرر است. یکره یعنی ناراحت است. اگر به این مقدار باشد لا ضرر خیلی توسعه پیدا می کند. اگر این متن لا یکره درست باشد. من خیلی مقیدم متن ها را دانه دانه می خوانم و جهات لغوی و ادبی اش را هم می گویم به خاطر استفاده فقهی همه است. اگر ما یکره باشد آن وقت لا ضرر خیلی عرض عریضی است. همین که طرف، عرض کردم یک روزی هم گفت که واقعا عجیب است من یک شب از رادیوی خبیث بی بی سی شنیدم که مثلا در انگلستان قانون این است که در خانه مثلا اگر می خواهید رنگش را عوض کند باید از همسایه ها اجازه بگیرد. خیلی عجیب است. در خانه خودش را می خواهد رنگ عوض کند. بعد نوشته است حتی رنگ اتاق های داخل ساختمان را باید برود از همسایه ها اجازه بگیرد. خیلی عجیب است. یعنی ممکن است این همسایه، یک حالت روانی دارد فرض کنید درب خانه شما سبز است به سبز عادت دارد. بخواهید قرمزش کنید ناراحت می شود. خیلی عجیب است. این واقعا چیز من خودم شنیدم از بی بی سی. حالا داخل خانه عجیب است. حالا در معقول است. این همین ما یکره بما یکره می خورد. واقعا یک چیز غریبی است. خیلی تعبیر عجیبی است که حتی اگر ناراحت بشود امل می کنید؟ ندارد ما یضرّه. ما یکره. این شبیه همین قانونی که الآن عرض کردم از این دولت خبیثه که مثلا اگر رنگ در خانه را عوض می کنید حالا در خانه معقول است ولی داخل خانه را دیگر نمی فهمم. رنگ داخل اتاق هم عوض می کنی باید بروی از همسایه ها اجازه بگیر. تا آنها اظهار ناراحتی نکنند. ممکن است ناراحت شوند. ما یکره ای که اینجا در روایت آمده است. و

اکفف عن صاحبک، واقعا اگر راست باشد خیلی حد بالایی است. «فقال ما أنا بفاعل»، بمن مربوط نیست من این درخت خودم است. «فقال اذهب فاخرج له مثل عذقه إلى حائطه»، مثل اینجا مراد این است که مثلا درخت سه ساله در باغ آن. «ثم اضرب فوق ذلك بجدار»، من نفهمیدم ثم اضرب فوق ذلك نفهمیدم آنجا هم همین طور است؟

س: بله

ظاهرش این که این درختش را بنداز به دیوار بزن به دیوار. فوق اضرب فوق ذلك بجدار نمی فهمم این عبارت یا عربی من خراب است یا این عبارت چیزیش است. یا اح تمال دارد دیوار بکش. کشیدن دیوار هم خودش یک ضرری برای طرف است.

س: این یعنی چه فاضرب له

ج: فرض کنید مثلا درخت او سه ساله است. یک درخت خرماي سه ساله در باغش به او بده. این معقول است مشکل ندارد. لکن فاضرب فوق ذلك بجدار این

س: بیشتر از این اگر خواست

ج: ثم اضرب فوق ذلك بجدار.

س: یعنی کله اش را به دیوار بزن؟

ج: مثلا حرفش را به دیوار بزن. یک اخلاقی دارم که اگر نفهمیدم صاف می گویم که نفهمیدیم تا بعدی ها بیایند روشنش کنند. «فإنه لا ضرر في الإسلام و لا ضرار»، این عرض کردم متأسفانه در کتاب مشهورشان نیست مراسیفل ابو داود است. این تطبیق کرده است. این تطبیق را این را تطبیق کرده است و با تطبیق آمده است. این الآن در کتب اهل سنت که مشهور است همین است. کتاب ابو داود است. بله این را طبرانی هم دارد از واسع بن هبان همین شخصی که اینجا اسمش بود لکن عن جابر بن عبد الله اینجا داشت عن ابی لبابه. قال قال رسول الله ضرر و لا ضرار فی الاسلام. ما دو تا لا ضرر و لا ضرر فی الاسلام از اهل سنت داریم. یکیش همین طبرانی است که خیلی متأخر است یعنی خیلی جزء ارکانشان نیست. یکی هم همین مراسیل ابی داود که قصه هم دارد. خیلی هم قصه اش شبیه آن قصه ای است که ما از سمره نقل کرده ایم. وقت ما تمام شد کتاب سمره را آورده بودیم بخوانیم نشد. خیلی شبیه آن قصه است. این یک قصه اگر این قصه

درست باشد شبیه همان است که مالک در موطع آورده است. به اجرا بیشتر می خورد. انصافا اگر این قصه درست باشد همین که شیخ الشریعه خیلی اصرار دارد. شیخ الشریعه نیاورده است. این به اجرا بیشتر می خورد تا به تشریع.

در کتاب کنز العمال هم از جامع صنعانی باسناده حالا مرسل آورده است عن حجاج بن ارقم، این در روایات ما هم آمده است در صادر ما. قال اخبرنی ابو جعفر، از امام باقر البته اهل سنت ابو جعفر عن رسول الله مرسل می دانند. «أن نخلة كانت بين رجلين»، یک درختی ملک دو نفر بود اختلاف شد. «انت بين رجلين فاختصما فيها إلى النبي صلى الله عليه و آله»، این هم از چیزهایی است که از پیغمبر نقل شده است. ما هم نداریم در کتب ما نیست. اهل سنت از امام باقر نقل کرده اند. «له عليه و آله، فقال أحدهما: اشققها نصفين بيني و بينه»، این درخت مال دو نفر است. گفت تبر بذار یا ازّه بگذار نصفش کن. نصف مال این نصف مال آن. «فقال النبي صلى الله عليه و آله لا ضرر و لا ضرار في الإسلام»، این هم فی الاسلام دارد. این قصه را هم ما نداریم. در مصادر ما نیامده است. در مصادر معروف اهل سنت به قول خودشان معتبر چون امام باقر از رسول الله را مرسل می دانند. ببینید «لا ضرر و لا ضرار في الإسلام يتقاولان فيها»، قیمت بگذارید. نصف قیمت مال این نصف قیمت مال آن.

حالا قیمت بگذارید یعنی چه؟ یعنی چه؟ یعنی بگوئیم یکیش نصف قیمت را بدهد یا آن یکیش باید بدهد. اگر این معنا کنیم این معنایش همان اجرا است. يتقاولان فيها یعنی در آن درخت اگر اینطور معنا کنیم عین را کار نداریم منتقل به قیمت می شود. این می خورد به تشریع. یعنی شرکت شما بعد اینکه در عین به مشکل پیدا کرد می خورد به شرکت در مالیت. این تشریع است. این به همین مقدار است. يتقاولان قیمت گذاری می کنند. به نظرم مراد پیغمبر علی الظاهر این باشد که قیمت می گذاریم می گوئیم یکیش نصف به دیگری بدهد. ظاهرا مراد این باشد. اگر این طور معنا کنیم به اجرا می خورد. روشن شد؟ این من می گویم اجرا که بعد برای کلام شیخ الشریعه دیگر راحت باشیم. آیا حدیث به اجرا می خورد یا حدیث به تشریع می خورد؟ اگر حدیث را این طور معنا کردیم وقتی اختلاف در عین آمد شرکت در عین منتقل می شود به شرکت در قیمت این می شود تشریع. یکی باید نصف قیمت را بدهد این می شود در اجرا.